

بررسی عمل کرد فردوسی در کلمه‌سازی صفات با پیشوندها در شاهنامه

اعظم قطبی‌زاده*

دانش آموخته دوره دکتری زبان‌شناسی، دانش‌گاه ملی تاجیکستان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۹

چکیده

موضوع واژه‌سازی از طریق پیشوندها و پسوندها تاریخی طولانی دارد، زیرا می‌توان با افزودن آن‌ها در ساخت واژه‌های جدید برای بیان معنی‌ها و مفهومی‌های تازه بهره گرفت و بدین‌گونه هزاران واژه نو با معانی تازه ایجاد کرد. فردوسی و اثر بلند پایه‌اش، شاهنامه، از شهرت ملی و بین‌المللی برخوردار و نام این دو، همواره با زبان شیرین فارسی آمیخته و همراه بوده است. فردوسی و شاهنامه تاکنون از جنبه‌های گوناگون بررسی شده است، اما نگارنده در این پژوهش، دیدی زبان‌شناسانه در سطح واژگان صفات و ساختار آن‌ها و چگونگی بهره‌گیری از امکانات واژه‌سازی زبان فارسی در شاهنامه دارد. این‌که آیا فردوسی در کلمه‌سازی صفت تا چه اندازه با پیشوندها و پسوندهای صفت‌ساز آشنایی داشته و از آن‌ها بهره گرفته است، نیاز به پژوهشی دقیق در شاهنامه دارد. در این پژوهش از روش اسنادی - کتابخانه‌ای و آماری بهره گرفته شده است و نتایج بدست آمده حاصل دو سال پژوهش بر روی تمامی صفت‌های ساخته شده در شاهنامه است. در پایان به این نتیجه خواهیم رسید که فردوسی شناختی خوب از پیشوندهای صفت‌ساز دارد و با بهره گرفتن از آن دانش صفت‌های بسیار در معنی‌های گوناگون ساخته است و بی‌دلیل نیست که این کتاب به‌عنوان یکی از گنجینه‌های لغت در زبان فارسی شناخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها

پیشوند، صفت، اسم خاص، اسم معنی، ترکیب وصفی.

مقدمه

انسان بخشی بزرگ از دوران زندگی خود را صرف سخن گفتن و گوش دادن می‌کند و در جامعه‌های پیش‌رفته زمانی بسیار را می‌خواند و می‌نویسد. متکلم هر زبان چهار تا پنج هزار واژه را در ساعت بکار می‌گیرد. بنابراین زبان نقشی مهم در زندگی انسان دارد و باید به صورت علمی بدان پرداخت.

ساختمان واژه یکی از مسایلیست که در حوزه زبان‌شناسی بدان می‌پردازند. واژه‌سازی و گزینش واژه‌های فارسی در برابر واژه‌های بیگانه سال‌هاست که توجه فارسی‌زبانان را به خود جلب کرده است و این پژوهش می‌تواند در این امر یاری‌گر باشد. تاکنون مقاله‌هایی که به بررسی پیشوندها و پسوندهای صفت‌ساز در زبان فارسی پرداخته باشد، نوشته نشده است. پیشوندها و پسوندها موقعیت دستوری ریشه را تغییر می‌دهند، در نتیجه می‌توان آن‌ها را عامل تغییردهنده دستوری ریشه نامید. اما برخی از زبان‌شناسان با در نظر گرفتن تعریف پیشوندها و شناخت ناقص از ویژگی‌های آن، کلمات مستقل و دارای معنی را به‌عنوان پیشوند و یا پسوندهای صفت‌ساز در نظر می‌گیرند، کلماتی مانند: بدبخت، بداندیش.

ارزشی دیگر که پیشوندها و پسوندهای صفت‌ساز دارد، معانی افاده‌کننده از ساخت صفت است که توجه برخی از زبان‌شناسان را به خود جلب کرده است و آن‌ها هم بشایستگی از عهده پژوهش در این باره برنیامده‌اند. از همین‌رو در این پژوهش با توجه به ارزش و اهمیت بسیار پیشوندهای صفت‌ساز در کلمه‌سازی صفت و با توجه به اهمیت شاهنامه به‌عنوان یکی از منظومه‌های بی‌مانند زبان پارسی، درصدد برآمدیم به بررسی آن‌ها در این اثر بپردازیم. «شاهنامه، نه فقط بزرگ‌ترین و پرمایه‌ترین اثر شعریست که از روزگار سامانیان و غزنویان بازمانده، بلکه در واقع مهم‌ترین سند ارزش و عظمت زبان فارسی محسوب می‌شود. این کتاب ارزشمند خزانه لغت و گنجینه فصاحت زبان فارسی است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۳۹). بنابراین قطعاً شایسته پژوهش برای شناخت زبان فارسی است.

از آن‌جایی که هدف ما در این نوشته پیشوندهای صفت‌ساز است، لازم دیدیم تعریف‌هایی را مرور کنیم که در کتاب‌های دستور زبان فارسی از صفت ارائه شده است: «صفت کلمه‌ایست که حالت و چگونگی چیزی را یا کسی را برساند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه) «صفت کلمه‌ایست معنادار که برای نامیدن چگونگی جنس، رنگ، خواص و به‌طور کلی برای نامیدن علایم ظاهری و باطنی اشیا بکار می‌رود و رابطه‌ای بسیار نزدیک و ناگسستنی با رسم دارد» (شفایی، ۱۳۷۱: ۱۸). «صفت واژه یا گروهی از واژه‌هاست که درباره اسم توضیحی می‌دهد و یکی از خصوصیات اسم از قبیل حالت، مقدار، شماره و مانند آن



را بیان می‌کند» (احمدی‌گیوی- انوری، ۱۳۷۵: ۱۳۲). «به دسته‌ای از واژه‌ها که از لحاظ معنی به حالت یا چگونگی رسم اشاره می‌کنند و از لحاظ ویژگی‌های ساخت‌واژی با پسوندهای «تر» و «ترین» بکار می‌رود، صفت می‌گویند (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۲: ۹۸). «صفت کلمه‌ایست که حالت و چگونگی کسی یا چیزی را نشان می‌دهد» (سمرقندی، ۲۰۰۶: ۲۹). در همهٔ دستورهای زبان فارسی، کلمه یا ساده پنداشته شده یا مرکب. واژهٔ ساده کلمه‌ایست که دارای اجزایی مستقل نباشد، یعنی هرکدام از حصهٔ آن مستقیماً به معنایی دلالت نکنند. واژهٔ مرکب کلمه‌ای را می‌گوییم که از دو جز یا بیش‌تر ترکیب شده باشد.

«نوع اول کلمات مرکب آن است که از پیوستن دو اسم یا اسم و صفت حاصل شده باشد و هریک از اجزای آن دارای معنای مستقل جداگانه باشد و از ترکیب آن‌ها معنی واحد دیگر بدست بیاید، مانند: کتاب‌خانه، شفاخانه و ... نوع دوم کلمات مرکب از دو جزء شکل یافته است که مجموع آن دو جزء معنایی واحد را در ذهن شنونده می‌آورد، اما تنها یکی از آن دو جزء در هر کلمه خود کلمه‌ای مستقل است و جزء دیگر کلمات هیچ‌گاه جداگانه بکار نمی‌رود، بلکه کار آن‌ها ترکیب با کلمهٔ دیگر و ساختن کلمه‌ای تازه است» (ناتل‌خانلری، ۱۳۵۶: ۱۶۲).

«جزو پیوند» به اجزایی گفته می‌شود که دارای معنایی مستقل نیست و جداگانه بکار نمی‌رود، اما کلمه‌ای تازه از کلمهٔ دیگر می‌سازد. «جزو پیوند» اگر پیش از کلمهٔ دیگر واقع شود «پیشوند» خوانده می‌شود و اگر پس از کلمه قرار گیرد «پسوند» است. «پیشوندها الفاظی هستند که در اول واژه می‌آیند و مفهومی جدید به آن‌ها می‌بخشند. در بعضی از موارد نوع دستوری کلمه را عوض می‌کنند، یعنی مثلاً اسم به صفت یا صفت را به اسم تبدیل می‌کنند (احمدی‌گیوی- انوی، ۱۳۷۹: ۲۲۹).

«پیشوند به معنی پیش‌نهاد یا کلمه‌ایست که پیش از کلمهٔ دیگری نهاده شده است» (صمصامی، ۱۳۴۶: ۱۴). منابع دستوری - زبان‌شناسی و هم‌چنین فرهنگ‌های گوناگون فارسی و جز آن، هرکدام تعریفی خاص از پیشوند و پسوند داده است که با تفاوت‌های جزئی، عموماً آن‌ها را از یک دریچه و دیدگاه نگریسته و حدّ و مرز و ویژگی‌هایی مشابه برای آن‌ها قایل شده است.

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در این پژوهش تنها به پیشوندهای صفت‌ساز در شاهنامه پرداخته خواهد شد. بنابراین ضروریست دربارهٔ کلمه‌سازی صفت‌ها با پیشوندها در شاهنامهٔ فردوسی کوتاه در مقدمه سخن گوئیم.

پیشوندها عناصر زبانی غیرمستقل و عاری از معنیست که به آغاز ریشهٔ واژگان

می‌پیوندد و نقش اصلی آن، بخشیدن معنی تازه به واژه است. پیشوندها تغییر دستوری ایجاد می‌کند و مشتقاتی می‌سازد که در گروه‌های دستوری و واژگانی ویژه دسته‌بندی می‌شود. پس بنا بر آن چه گفته شد، از سویی نقش اصلی آن‌ها اعطای ارزش معنایی جدید به واژه است و از دیگر سو، نقش آن‌ها تغییر حالت و مقولۀ دستوریست و گاهی پیشوندها هر دو وظیفۀ فوق را ایفا می‌کنند و مشتق بدست آمده، آن‌چنان تغییر معنایی می‌دهد که باید آن را در مقولۀ دستوری دیگر قرار داد. در نتیجه پیشوند دارای چهار ویژگی است:

یک عنصر غیر مستقل (عاری از معنی) است؛

به آغاز کلمه، یعنی ریشه می‌پیوندد؛

اغلب در معنی ریشه تصرف می‌کند؛

شکل یا حالت (مقوله) دستوری ریشه را تغییر می‌دهد.

نگارنده براساس کاوش در ۱۴۱ کتاب مختلف زبان فارسی، فرهنگ‌ها، کتاب‌های دستور زبان فارسی و تاجیکی، مقاله‌های پژوهشی و ادبی و پایان‌نامه‌های مختلف، به طور کلی، قریب به ۱۲ پیشوند صفت‌ساز یافته است و نشان خواهد داد که فردوسی در کلمه‌سازی صفت در شاهنامه، از قریب به هفت پیشوند صفت‌ساز که از آن‌ها معنی‌هایی بسیار گوناگون افاده شده، بهره گرفته است. این پیشوندهای صفت‌ساز عبارت است از: ب، با، بر، بی، دژ (دش) فرو، و نا.

در ادامه با توجه به تعداد صفت‌هایی که با استفاده از این پیشوندها در شاهنامه ساخته شده است، پیشوندهای صفت‌ساز را به سه دسته: بی‌محصول، کم‌محصول و پرمحصول تقسیم می‌کنیم.

بحث و بررسی

۱- پیشوندهای صفت‌ساز بی‌محصول

در شاهنامه سه پیشوند صفت‌ساز «ب»، «بر» و «فرو» در دستۀ پیشوندهای صفت‌ساز بی‌محصول قرار می‌گیرد. به دلیل این که تنها یک نوع صفت با این پیشوندها در کلمه‌سازی صفت در شاهنامه ساخته شده است، آن‌ها را پیشوندهای صفت‌ساز بی‌محصول می‌نامیم.

۱-۱- پیشوند صفت‌ساز «ب/به»

صفت‌هایی که با این پیشوند در شاهنامه ساخته شده است، مفهوم دارندگی صفتی را در موصوف افاده می‌کند. تنها صفتی که با این پیشوند در شاهنامه ساخته شده است، صفت بخرد است که به معنی دارنده خرد و عقل سلیم است:

تو دعوی کنی، هم تو باشی گوا چنین مرد بخرد ندارد روا
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۶۲۳/۹)

که خضرا نهادند نامش روان همان تازیان، نامور بخردان
(همان: ۶۱۷/۹)

۱-۲- پیشوند صفت‌ساز «بر»

در بیت زیر، ترکیب وصفی گوی برمنش، فردوسی صفت برمنش (به معنی متکبر) را برای گو (پهلوان) استفاده کرده است:

چنین داد پاسخ که بستام نام گوی برمنش باشد و شاد کام
(همان: ۵۸۴/۹)

۱-۳- پیشوند صفت‌ساز «فرو»

پیشوند صفت‌ساز «فرو» در حقیقت «کوتاه شده فرود به معنی پایین است»
(کلباسی، ۱۳۷۱: ۹۱):

فرومایه ضحاک بی‌دادگر بدین چاره بگرفت جای پدر
(همان: ۱۰/۱)

۲- پیشوندهای صفت‌ساز کم‌محصول در شاهنامه

در شاهنامه دو پیشوند صفت‌ساز «با» و «دژ/دش» در دسته پیشوندهای کم‌محصول قرار می‌گیرد.

۲-۱- پیشوند صفت‌ساز «با»

این پیشوند در شاهنامه با اسم ترکیب می‌شود و صفت می‌سازد. صفت‌هایی که با این پیشوند ساخته می‌شود، دارندگی چیزی را در موصوف افاده می‌کند:

جوانان داننده و باگهر نگیرند بی‌آزمایش هنر
(همان: ۶۱۲/۹)

شنیدند یک‌سر سخن‌های شاه از آن مرد پرهیز بادست‌گاه
(همان: ۱۷/۱)

نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ گرفتش یکی سنگ و شد تیز جنگ
(همان: ۷/۱)

وزان فیلسوفان رومی چهار خردمند و بادانش و نام‌دار
(همان: ۵۸۹/۹)



بدو گفت کای مام بافرهی ز کار جهان چیسنت آگهی
(همان: ۵۹۵/۹)

۲-۲- پیشوند صفت ساز «دژ/دش»

پیشوند صفت ساز «دژ» به معنی بد و ناپسند است و بد بودن یا ناپسند بودن
خصلت‌یست که برای موصوف بکار رفته است:

کجا جای دیوان دژخیم بود بدان جای گه دیو را بیم بود
(همان: ۱۷۰/۲)

در بیت زیر، ترکیب وصفی گرگ دژآگاه، صفت پیشوندی «دژآگاه» به معنی ناآگاه،
بدآگاه، نادان است:

کنون اندرآمد میانان ز دیر چو گرگ دژآگاه و درتده شیر
(همان: ۵۴۹/۶)

شب تیره افسون نیامد بکار همی آمدش کار دش‌خوار، خوار

۳- پیشوندهای صفت ساز پرمحصول در شاهنامه

در شاهنامه دو پیشوند صفت ساز «بی» و «نا» در دسته پیشوندهای پرمحصول
قرار می‌گیرد. به این دلیل که در شاهنامه صفاتی بسیار با ترکیب‌های متنوع، با استفاده
از این پیشوندهای صفت ساز ساخته شده است، آن‌ها را در گروه پیشوندهای پرمحصول
قرار دادیم.

۳-۱- پیشوند صفت ساز «بی»

فردوسی در کلمه‌سازی صفات با این پیشوند معنی‌های مختلف را افاده کرده است
که به اجمال به بررسی آن می‌پردازیم. این پیشوند پرکاربردترین پیشوند صفت ساز در
شاهنامه فردوسی است:

۳-۱-۱- از ترکیب پیشوند صفت ساز «بی» و اسم:

کشیدش سرا پای یک‌سر دوال سپه‌بد برید آن سر بی‌همال
(همان: ۷/۱)

همی جست استاد آن سه سال ندیدند کاری دگر بی‌همال
(همان: ۶۱۶/۹)

بسی رنج بردند زان روزگار به افسون و اندیشه بی‌شمار
(همان: ۸/۱)

سران یک‌سره پیش شاه آوریم بر او بر سر بی‌گناه آوریم
(همان: ۲۷/۱)

چنان پهلوان زاده بی‌گناه ندانست رنگ سپید از سیاه
(همان: ۲۹/۱)

براند هر آن کام کاو را هواست بر این بی‌گناه جان ما پادشاست
(همان: ۲۷/۱)

تو پیمان نیکی دهش بشکنی چنان بی‌گناه بچه را بفگنی
(همان: ۲۹/۱)

اگر تاج از آن تارک بی‌بها شود دور و یابد جهان زو رها
(همان: ۲۰/۱)

به جای سرش زان سر بی‌بها خورش ساختند از پی اژدها
(همان: ۱۲/۱)

بینداختم چون یکی اژدها بریدم سرش از تن بی‌بها
(همان: ۲۵/۱)

فردوسی با ساخت صفت «بی‌زبان» در ترکیب‌های وصفی، دایه بی‌زبان و چارپای بی‌زبان، در خواننده حسّ دل‌سوزی را برای موصوف‌های خود ایجاد می‌کند:

بیاید بکشت آن گران‌مایه را چنان بی‌زبان مهربان دایه را
(همان: ۱۳/۱)

ز خون چنان بی‌زبان چارپای چه آمد بر آن مرد ناپاک‌رای
(همان: ۱۵/۱)

در بیت‌های زیر، در ترکیب‌های وصفی کردار بی‌داد و کار بی‌داد، فردوسی با ساخت این صفت‌ها، نداشتن عدالت را برای موصوف‌های خود افاده کرده است:

همی بنگرید این‌بدان آن بدین ز کردار بی‌داد شاه زمین
(همان: ۱۲/۱)

رسید آن‌گهی تنگ در شاه روم خروشید کای مرد بی‌داد شوم
(همان: ۲۷/۱)



- سر آمد کنون کار بی داد و داد سخن هات بر من مکن نیز یاد
(همان: ۶۰۳/۹)
- ز درگاه یکسر به نزد قباد از آن کار بی داد کردند یاد
(همان: ۶۲۵/۹)
- سرانجام جاننش بخواری بداد چرا جویی از کار بی داد یاد
(همان: ۶۲۹/۹)
- کهای مرد بی باک ناپاک رای دل و دیده شسته ز شرم خدای
(همان: ۲۹/۱)
- بیاریم بی باک شیروی را جوان دلیر و جهان جوی را
(همان: ۶۱۸/۹)
- هنرمند گر مردم بی هنر به فرجام هم خاک دارد بهیر
(همان: ۵۷۲/۹)
- ببرم سر خسرو بی هنر که مه پای بادا از ایشان مه سر
(همان: ۶۰۰/۹)
- شود بنده بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید بکار
(همان: ۶۳۱/۹)
- هم چنین است ترکیب های وصفی جهان جوی بی تار و بی پود در بیت زیر:
جهان دار بگزید نسل خود را جهان جوی بی تار و بی پود را
(همان: ۵۹۵/۹)
- به هر سو که بی کار مردم بدند به نانی همی بنده او شدند
(همان: ۶۰۶/۹)
- در بیت های پیش رو، ترکیب های وصفی، تن بی روان و جسم بی روح، معنایی
مانند مرده بودن را برای تن استفاده کرده است:
- مرا بود نوبت برفت آن جوان ز دردش منم چون تن بی روان
(همان: ۵۷۹/۹)

شد از بیم هم چون تن بی‌روان به سر بر پراکنده ریگ روان
(همان: ۶۴۰/۹)

در بیت‌های زیر، صفت‌های پیشوندی بی‌مایه (به معنی بدون سرمایه) و بی‌رنگ، در ترکیب‌های وصفی خاقان بی‌مایه، مرد بی‌مایه، تشت بی‌رنگ و خاک بی‌رنگ از این دسته است:

یکی سوی خاقان بی‌مایه پوی سخن هر چه دانی که باید بگوی
(همان: ۶۰۱/۹)

سبک‌مرد بی‌مایه چتین نهاد برو تره و نان کشکین نهاد
(همان: ۶۳۶/۹)

به می‌بر پراکند مشک و گلاب شد آن تشت بی‌رنگ چون آفتاب
(همان: ۶۱۳/۹)

بیامد بدان باغ و بگشاد روی نشست از برخاک بی‌رنگ و روی
(همان: ۶۲۷/۹)

سخن‌های خسرو بدو یاد کرد دل مرد بی‌تن بدان شاد کرد
(همان: ۶۰۱/۹)

چون آگنده شد مرد بی‌تن به چیز مرا خود تو گفتی ندیدست نیز
(همان: ۶۳۹/۹)

بخوبی شنیده همه یاد کرد سر تور بی‌مغز پر باد کرد
(همان: ۲۰/۱)

چو شکر فراوان شد و خواسته دل مرد بی‌تن شد آراسته
(همان: ۶۳۹/۹)

یکایک بدادند پیغام شاه به شیروی بی‌مغز و بی‌دست‌گاه
(همان: ۶۲۴/۹)

به گسته‌م گفت این گو بی‌خورد نباید که بی‌داوری می‌خورد
(همان: ۵۹۶/۹)

- کهای پهلوانزاده بیگزند / یکی رزم پیش آمدت سودمند
(همان: ۶۳۵/۹)
- یکی بی زبان مرد آهن گرم / ز شاه آتش آید همی بر سرم
(همان: ۱۴/۱)
- سپاه فریدون چو آگه شدند / همه سوی آن راه بی ره شدند
(همان: ۱۶/۱)
- سخن سنج بی رنج گر مرد لاف / نبیند ز کردار او جز گزاف
(همان: ۶۲۶/۹)
- شکاری که نازک تر آن برگزید / که بی شیر مهمان همی خون مزید
(همان: ۲۹/۱)
- در بیت های زیر، صفت های پیشوندی بی نیاز، بی یار و بی آب:
ابا داور راست گفتم به راز / که ای آفریننده بی نیاز
(همان: ۳۱/۱)
- بدین مرز بی یار، یار توام / به هر نیک و بد غم گسار توام
(همان: ۵۹۷/۹)
- گزیدند جایی که هرگز پلنگ / بر آن شیخ بی آب نهاده چنگ
(همان: ۵۹۸/۹)
- در بیت های زیر، صفت های پیشوندی بی ستون، بی دانش، بی منش، بی بر و بی دست گاه:
همان چرخ گردنده بی ستون / چرا نه به فرمان او در نه چون
(همان: ۶۰۱/۹)
- که یک چند باشی به ری مرزبان / یکی مرد بی دانش و بد زبان
(همان: ۶۰۸/۹)
- به گفتار بی بر چو نیرو کنی / روان و خرد را پیر آهو کنی
(همان: ۶۲۲/۹)

یکایک بدانند پیغام شاه به شیروی بی مغز و بی دست‌گاه
(همان: ۶۲۴/۹)

۳-۱-۲- از ترکیب پیشوند صفت‌ساز «بی» و صفت

در بیت‌های زیر، ترکیب‌های وصفی: بدخواه بی دادگر، گرگ بی دادگر، شاه بی دادگر، ماهوی بی دادگر، ضحاک بی دادگر و ماهوی بی دادگر، صفت پیشوندی بی دادگر (ستم‌گر)، از ترکیب پیشوند صفت‌ساز «بی» و صفت پسوندی دادگر ساخته شده است و فردوسی معنای نفی دادگری را برای موصوف‌های مختلف بکار برده است. فردوسی با ساخت این صفت‌ها، صفت‌های ساخته‌شده پیشین را در معنا نفی کرده است:

به نفرین شد آن آفرین‌های پیش که چون گرگ بی دادگر گشت میش
(همان: ۶۱۷/۹)

شود بی‌درم شاه بی دادگر تهی دست را نیست هوش و هنر
(همان: ۶۲۵/۹)

شنیدی که ضحاک بی دادگر چه آورد از آن خویشتن را به‌سر
(همان: ۶۳۷/۹)

چو بشنید ماهوی بی دادگر سخن‌ها کجا گفت او را پسر
(همان: ۶۳۸/۹)

نکته جالب در ترکیب پیشوند‌ساز «بی» با اسم در کلمه‌سازی صفت در شاهنامه این است که صفت‌هایی که با این پیشوند ساخته شده است، معنی‌هایی متفاوت را افاده کرده است:

نفی چیزی در موصوف مانند: کردار بی‌داد، خاک بی‌رنگ و ...
ارزش دادن به موصوف مانند: پهلوان‌زاده بی‌گزند، مرد بی‌زیان، آفریننده بی‌نیاز و ...
تحقیر و بی‌ارزش کردن موصوف مانند: تن بی‌بها، مرد بی‌دانش و ...
ایجاد حس دل‌سوزی در خواننده، مانند: دایه بی‌زبان، بچه بی‌گنه و ...
معنای بسیار عالی برای موصوف مانند: اندیشه بی‌شمار و ...

۳-۲- پیشوند صفت‌ساز «نا»

پیشوند صفت‌ساز «نا» یکی از پراستعمال‌ترین پیشوندهای صفت‌ساز در شاهنامه است. از ترکیب پیشوند صفت‌ساز «نا» با اسم، صفت، صفت فاعلی، صفت مفعولی، ماده ماضی و ماده مضارع صفت‌های منفی ساخته شده است. این پیشوند به صفت‌های ساخته‌شده، معنای نفی می‌بخشد:



۳-۲-۱- ترکیب پیشوند صفت ساز «تا» با اسم

ز خون چنان بی زبان چارپای چه آمد بر آن مرد ناباک رای
(همان: ۱۵/۱)

چو آواز بشنید ناباک زن به خفتان رومی بیوشید تن
(همان: ۶۰۷/۹)

سواران ناباک روز نبرد شدند بر آن گنبد لاجورد
(همان: ۶۱۴/۹)

خرد نیست با مردم ناسپاس نه آن را که او نیست یزدان شناس
(همان: ۵۲۷/۹)

جهان دار ناکام برگاشت اسب پس اندرهمی رفت ایزد گشسب
(همان: ۵۳۹/۹)

۳-۲-۲- ترکیب پیشوند صفت ساز «تا» با صفت

بدو گفت ضحاک ناپاک دین چرا بندهم، از منش چیست کین
(همان: ۱۲/۱)

صدم سال روزی به دریای چین پدید آمد آن شاه ناپاک دین
(همان: ۱۱/۱)

و دیگر که فرمان ناپاک دیو بُرد دل از ترس کیهان خدیو
(همان: ۲۴/۱)

که ای مرد بی باک ناپاک رای دل و دیده شسته ز شرم خدای
(همان: ۲۹/۱)

از آن گفتم ای ناسزاوار شاه که هرگز مبادی تو در پیش گاه
(همان: ۵۷۴/۹)

کنون بنده ای ناسزاوار و گسست بیامد به تخت کیان بر نشست
(همان: ۵۸۵/۹)

شب تیره تا روز دینار داد (همان: ۶۲۸/۹)	بسی خلقست ناسـ ز اوار داد (همان: ۶۲۸/۹)
پشیمانی آیدت زین کار خویش	ز گفتار ناخوب و کردار خویش (همان: ۵۷۴/۹)
نشست از بر تخت ز زین او	بیفگند ناخوب آیین او (همان: ۱۶/۱)
ز ناخوب کاری که او رانده است	برین گونه کاری که پیش آمده است (همان: ۶۲۰/۹)
پرسـ تنده و ناسـ زان بندهام	به فرمان و رایست سرافکندهام (همان: ۵۹۵/۹)
به گفتار ترسانگر نگرروی	سخن گفتن ناسـ زان نشنوی (همان: ۵۸۴/۹)
من ایدون شنیدم کجا تو مهی	همه مردم ناسـ زان راهی (همان: ۶۲۳/۹)
بگویم چو فرمایدم شهریار	پیام جوانان ناهوشـ یار (همان: ۲۰/۱)
مدان این ز گسته‌م کاین ایزد یست	ز گفتار و کردار ناسـ زان یست (همان: ۵۷۲/۹)
بدو گفت کای شاه نابخـ یار	ز نوشین روان در جهان یادگار (همان: ۵۷۱/۹)
ز ری بود ناپاک دل ماهیار	کزو تیره شد تخم اسفندیار (همان: ۵۷۵/۹)
بیرهیی زان مرد ناسـ و دمند	که باشدت زو زرد و رنج و گزند (همان: ۵۸۴/۹)

مگو هیچ گفتار نادل پذیر تو بندوی را سر به آغوش گیر
(همان: ۵۹۶/۹)

چو آمد به ری مرد ناتن درست دل و دیده از شرم یزدان بشست
(همان: ۶۰۸/۹)

چنین گفت یک روز کز مرد سست نیاید مگر کار ناتن درست
(همان: ۶۰۳/۹)

بینیم تا گردش روزگار چه گوید بدین رای نا استوار
(همان: ۶۳۵/۹)

در بیت‌های زیر، در ترکیب‌های وصفی بنده نابکار و سخن گفتن نابکار، فردوسی صفت پیشوندی نابکار را از ترکیب پیشوند صفت‌ساز «نا» و صفت بکار (کارآمد) ساخته است: به قیصر یکی نامه از شهریار نویسد که این بنده نابکار
(همان: ۵۷۹/۹)

بدو گفت خسرو که از ترس کار نیاید سخن گفتن نابکار
(همان: ۵۸۴/۹)

فردوسی از ساخت صفت نابکار در بیت‌های پیش، معنی‌هایی مختلف را افاده کرده است. در بیت اول «نابکار، به معنی بدکار و بدکردار است» در بیت دوم «صفت نابکار، به معنی آن چه بکار نیاید و بی‌فایده است» آمده است (معین، ۱۳۷۵: ذیل نابکار).

۳-۲-۳- ترکیب پیشوند صفت‌ساز «نا» با صفت فاعلی

در بیت‌های زیر، ترکیب‌های وصفی تن ناپارسا و دانشومند ناپارسا، صفت پیشوندی ناپارسا، از ترکیب پیشوند «نا» و صف پارسا که در معنی فاعلیست، ساخته شده است:

منم بنده‌ای شاه را ناسزا چنین بر تن خویش ناپارسا
(همان: ۲۰/۱)

گر ایدونک زین سان بود پادشا به از دانشومند ناپارسا
(همان: ۵۷۹/۹)

فردوسی از ساخت صفت ناپارسا در بیت‌های بالا، معنی‌هایی مختلف افاده کرده است. در بیت نخست که فرستاده سلم و تور به فریدون گوید، صفت ناپارسا به معنی بی‌احتیاط است. در بیت دوم، صفت ناپارسا، به معنی بی‌تقواست (معین، ۱۳۷۵: ذیل ناپارسا).



۳-۲-۴- ترکیب پیشوند صفت‌ساز «نا» با صفت مفعولی

در بیت زیر، ترکیب وصفی گوهر ناسفته، صفت پیشوندی ناسفته (دوشیزه) و فردوسی این صفت را از ترکیب پیشوند «نا» و صفت مفعولی سفته، ساخته است:

چو ناسفته گوهر سه دخترش بود که بودش پسر دخترش افسرش بود
(همان: ۱۹/۱)

در بیت زیر، ترکیب وصفی جوان ناکار دیده، فردوسی صفت پیشوندی ناکار دیده را (ناآزموده و بی‌تجربه) از ترکیب پیشوند صفت‌ساز «نا» و صفت مفعولی کار دیده، ساخته است و معنای بی‌تجربگی را برای جوان افاده کرده است:

همی راند ناکار دیده جوان برین گونه بر، تا پل نهروان
(همان: ۵۷۸/۹)

۳-۲-۵- ترکیب پیشوند صفت‌ساز «نا» با ماده فعل

در بیت‌های زیر ترکیب وصفی گوهر نابسود، صفت پیشوندی نابسود (به‌معنی دست‌نخورده و نتراشیده از ترکیب پیشوند صفت‌ساز «نا» و ماده ماضی «سود» از مصدر بودن، ساخته شده است:

پراز گوهر نابسود افسرش ز دیبای چینی فروزان برش
(همان: ۶۳۶/۹)

به‌نزدیک ماهوی رفتند زود ابا باره و گوهر نابسود
(همان: ۶۳۸/۹)

در بیت‌های زیر، ترکیب‌های وصفی کودک نادان و بخت ناساز:

بدان کودک زشت و نادان بگوی که ما را کنون تیره گشت آب روی
(همان: ۶۲۴/۹)

کنون آنچ ما را به دل راز بود بگفتم چون بخت ناساز بود
(همان: ۵۸۰/۹)

در بیت‌های زیر، ترکیب‌های وصفی جامه نابرید و کودک نارسید (نابالغ و اندک سال) از این دسته است:

ز زربینه و جامه نابرید ز چیزی که آن را نشاید کشید
(همان: ۶۳۵/۹)

کس اندر جهان کودک نارسید بدین شیر مردی و گردی ندید
(همان: ۴۷/۱)

در کلمه‌سازی صفت در شاهنامه با پیشوند صفت‌ساز «نا» نیز معنایی متفاوت

مانند پیشوند «بی» افاده شده است که عبارت است از:
 نفی چیزی در موصوف، مانند: زن ناباک، گفتار ناخوب و ...
 ارزش دادن به موصوف، مانند: گوهر ناسفته، گوهر نابسود و ...
 تحقیر و بی‌ارزش کردن موصوف، مانند: مردم ناسپاس، مرد ناپاک، کودک نادان و ...
 ایجاد حسّ دل‌سوزی در خواننده، مانند: شاه ناکام و ...

نتیجه‌گیری

فردوسی در شاهنامه از هفت پیشوند که عبارت است از: «ب، با، بر، بی، دژ، فرو و نا» در کلمه‌سازی صفت بهره گرفته است. با این پیشوندها تنها یک یا دو صفت ساخته است. در شاهنامه پیشوند صفت‌ساز «ب» و «بر» بر سر اسم معنی آورده شده است و صفت‌هایی ساخته می‌شود که مفهوم دارندگی چیزی را در موصوف خود افاده کرده است، اما با استفاده از پیشوند صفت‌ساز «فرو» صفت‌هایی ساخته است که مفهوم تحقیر موصوف خود را افاده کرده است.

در شاهنامه پیشوندهای صفت‌ساز «با» و «دژ» در دسته پیشوندهای کم‌موصول قرار می‌گیرد. فردوسی از ترکیب پیشوند صفت‌ساز «با» و اسم خاص یا اسم معنی، صفت‌هایی ساخته است که دارندگی چیزی را در موصوف افاده می‌کند. نکته مهم این است که صفت‌های ساخته شده چه با اسم ذات یا معنی، معنای غیر ملموس و معنوی را برای موصوف‌های خود افاده می‌کند. مثلاً صفت «با گهر» که با اسم خاص ساخته شده است، معنای دارای اصل و ریشه بودن را برای موصوف‌های خود افاده کرده است.

در شاهنامه پیشوندهای صفت‌ساز «بی» و «تا» در دسته پیشوندهای پر موصول قرار می‌گیرد. پر استعمال‌ترین پیشوند صفت‌ساز در شاهنامه، پیشوند صفت‌ساز «نا» است که متنوع‌ترین ترکیب‌ها را در ساخت صفت داشته است. این پیشوند صفت‌ساز با اسم، صفت، صفت فاعلی، صفت مفعولی، ماده ماضی و ماده مضارع ترکیب شده است.

فهرست منابع

- احمدی‌گیوی، حسن و حسن انوری. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی (۱)*، تهران: فاطمی.
- احمدی‌گیوی، حسن و حسن انوری. (۱۳۷۵). *دستور زبان فارسی (۲)*، تهران: فاطمی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، تهران: دانش‌گاه تهران.
- ذوالنور، رحیم. (۱۳۴۴). *گوشه‌ای از دستور زبان پارسی (درباره پیشوند، میانوند، پسوند)*، تهران: کورش کبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). *با کاروان حله (مجموعه نقد ادبی)*، تهران: علمی.
- شفایی، احمد. (۱۳۷۱). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، تهران: نوین.
- شفیعی، محمود. (۱۳۴۳). *شاهنامه و دستور (دستور زبان فارسی بر پایه شاهنامه فردوسی)*، تهران: نیل.
- صمصامی، سید محمد. (۱۳۴۶). *کامل‌ترین دستور زبان فارسی (پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی)*، اصفهان: مشعل.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مکشوه‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۲). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*، مشهد: دانش‌گاه فردوسی.
- مکشوه‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)*، تهران: سمت.
- معین، محمد. (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- نائل‌خانلری، پرویز. (۱۳۵۶). *دستور زبان فارسی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- CaMapkaH , Ca p 00 AJI 00 a .(6666). *Сарфу НасВу Точукй. yIIAH e.*